

اخبار اجتماعی

یک میلیون کودک فاقد هویت در ایران

یک نماینده مجلس با اشاره به لایحه تابعیت فرزندان زنان ایرانی دارای همسر خارجی گفت: حدود یک میلیون کودک بدون هویت در ایران زندگی می کنند که این آمار با توجه به خانواده های شان به پنج میلیون نفر می رسد. این آمار دقیق نیست مادر هر حال گفته می شود چنین جمعیتی از کودکان بی هویت در کشور زندگی می کنند. طبعه سیاهوشی، هم چنین گفت که لایحه تابعیت فرزندان زنان ایرانی دارای همسر خارجی می تواند از آسیب های اجتماعی و فقر جلوگیری کند. این نماینده مجلس هم چنین عنوان کرد مادر مجلس مراجعان فراوانی از همین کودکان داشتیم که می گفتند یارانه نمی خواهیم فقط به ما یک کارت هویت بدهید؛ خب این افراد در آستانه ازدواج و یا هر اتفاقی که در زندگی هر شخص می تواند بیفتد قرار دارند اما مدارک هویتی ندارند.



۲۰۲ مدرسه ابتدایی در کشور فقط یک دانش آموز دارند



معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش با اشاره به برخی چالش هادر دوره ابتدایی گفت: اکنون حدود ۱۸۰ هزار کلاس درس در دوره ابتدایی داریم که جمیت دانش آموزی آنها کمتر از ۲۵ نفر است و ۲۰۲ مدرسه با تنها یک دانش آموز اداره می شوند. رضوان حکیم زاده افزود: دسترسی به آموزش و عدالت آموزشی به ما اجازه نمی دهد که این مدارس را تعطیل کنیم، وی ادامه داد: از سوی دیگر اکنون ۴ میلیون و ۸۰۰ هزار دانش آموز دوره ابتدایی در کلاس های با تراکم بالای ۲۶ نفر درس می خوانند در حالی که بر اساس مصوبات، حداکثر تعداد دانش آموزان در یک کلاس باید ۲۶ نفر باشد و ما شاهد کلاس های ۴۰ تا ۵۰ نفر هستیم. حکیم زاده یکی از حوزه های مغفول در بحث سیاست کلان آموزش و پرورش را جامعه شناسی آموزش و پرورش دانست و گفت: همواره به نقش و تاثیر متقابلی که آموزش و پرورش جامع دارد پی توجهی شده و تصور کرده ایم که در کلاس درس یک سری معلومات به دانش آموزان ارائه می شود حال آن که باید بدانیم مدرسه در کار ساخت، تولید و باز تولید طبقات اجتماعی نقش فعالی دارد. حکیم زاده ادامه داد: این نوع نگاه و جهت گیری، ما را به سمتی هدایت کرده که امروز عدالت آموزشی را صرفا در دسترسی به آموزش تعریف کرده ایم در حالی که شرایط یاددهی و یادگیری که ضامن تحرک اجتماعی است به فراموشی سپرده شده است. وی اظهار داشت: ادامه دادن چنین روندی منجر به این خواهد شد که در ۱۵ سال آینده حتی یک کدرشته خوب برای دانش آموزان مناطق محروم نخواهیم داشت و به تدریج آموزش که باید یک عامل تحرک اجتماعی باشد کنار گذاشته می شود؛ زیرا شرایط برابر یاددهی و یادگیری به دسترسی به آموزش صرف تقلیل یافته است.



جامعه به لحاظ شاخص امید و اعتماد وضعیت خوبی ندارد



دستیار ویژه رئیس جمهور در امور حقوق شهروندی گفت: باید به برون رفت از وضعیت و شرایطی که در جامعه ما حاکم است، کمک کنیم. زیرا به لحاظ شاخص امید اجتماعی و اعتماد جامعه ما چندان وضعیت مطلوبی ندارد. شهیندخت مولوردی افزود: ما در آستانه برگزاری دومین سالگرد منشور حقوق شهروندی قرار داریم و از تمام انظاراتی که در این زمینه به ما ارائه می دهند، استفاده می کنیم تا این رویداد را به نحو احسن برگزار کنیم. وی بیان کرد: ویژگی امسال این است که دومین سالگرد رونمایی از حقوق شهروندی با چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی مصادف شده است و باید به برون رفت از وضعیت و شرایطی که در جامعه ما حاکم است، کمک کنیم. زیرا به لحاظ شاخص امید اجتماعی و اعتماد جامعه ما چندان وضعیت مطلوبی ندارد.

کسی که نمی تواند درست بنویسد، یعنی در مورد آموزش او در مدرسه و دانشگاه، سهل انگاری شده. یعنی مدرسه و دانشگاه ما، با تکیه بیش از حد بر روی محفوظات، و علوم پایه، و بی تفاوتی نسبت به زبان و ادبیات فارسی، افرادی وارد جامعه و محیط کار کرده، که کمترین توانایی در نوشتن و حتی خواندن ندارند

بدخشانند. دو جمله نمی توانند بنویسند. کتاب که نمی خوانند. گاهی که از آن ها می خواهم چیزی برایم بخوانند، از جلوی چشمم ناپدید می شوند!

از ماست که بر ماست!

اما یک کارشناس و برنامهریز آموزش و پرورش، در پاسخ ما، این جمله را می نویسد و می گذارد جلوی مان: «فرط کنیدن من باخهم خاسته یا ناخاسته مطنی را اینگونه بنویسم.» و می گوید: چون شکل کلی واژه ها به هم ریخته، نمی تواند به خوبی درستی نویسی تاثیر گذار باشد. این نمونه را برای این آوردم که نشان دهم نباید تحت هیچ شرایطی غلط های املائی مانع رسایی زبان شود. املائی فارسی را همه از هفت سالگی تا همین الانی که داریم می خوانیم و می نویسیم، آموخته ایم. ولی آیا اگر هم اکنون در بعضی شرایط خاص املائی واژگان را کمی تغییر دهیم تا کلام شیوا شود، کار بدی انجام داده ایم؟ نه! تا جایی که این کار به ساختار زبانی ما آسیب نزند، اشکالی ندارد! این را در نظر داشته باشید که این زبان مردم است و اگر همه مردم می خواهند تغییرش دهند پس اشکالی ندارد. ضمن این که چون ما در زمان نوشتن، لحن کلام را نمی توانیم بنویسیم و لحن بیان بیش از ۵۰ درصد منظور است، پس اشکالی ندارد اگر بخواهیم با چند تغییر کوچک منظور را بهتر منتقل کنیم. همین کارشناس آموزشی ادامه می دهد: بگذارید بار از این هم فراتر بگذاریم: اگر ماتغییرات کوچکی در املائی زبان ایجاد کنیم خلاقیت های زبانی را هم بالا برده ایم. قبول که ما به عنوان کسانی که از زبان شیوا و شیرین فارسی به عنوان ابزار ارتباطی استفاده می کنیم، اول باید تا جایی که می شود املائی معیار زبان فارسی را بدانیم، ثانیاً نباید با پافشاری بر همه سنت های دیرین در هر شرایطی مانع از پویایی و خلاقیت زبان شویم

می کنند: برای مثال و نمونه، اصلاً لازم نیست راه دوری برویم: آقای خبرنگار، کارشناس ارشد روزنامه نگاری است، در خبرها و گزارش ها و اگر جرات کند در مقاله هایی که می نویسد، غلط املائی و اثنای بی فراوانی دارد که به همین شکل در خبرگزاری بارگذاری می شود. وقتی گله می کنی و ایرادی گیری خیلی با آسوده خاطری می گوید: کار ما، دیکته نویسی نیست، اصل موضوع را رها کرده اید به دو تا غلط املائی و چهار تا ویرگول چسبیده اید، درستی نویسی کار دبیان است. ما که ادبیات نخوانده ایم، حالا چه فرقی می کند چطور بنویسیم؟ مهم این است که معنارابرسانیم و اگر اصرار کنی و چانه بزنی در نهایت می گوید: دوست دارم این طور بنویسم و سبک من این است! در واقع این افراد از ناتوانی شان در درستی نویسی احساس اب را بر از شرمندگی نمی کنند و متأسف نیستند. آن ها این مشکل را نشانه بی سوادی نمی دانند.

غلط املائی داری: بی سوادی!

اما هر طور که به مسئله نگاه کنیم، کسی که نمی تواند درست بنویسد، یعنی در مورد آموزش او در مدرسه و دانشگاه، سهل انگاری شده. یعنی مدرسه و دانشگاه ما، با تکیه بیش از حد بر روی محفوظات، و علوم پایه، و بی تفاوتی نسبت به زبان و ادبیات فارسی، افرادی وارد جامعه و محیط کار کرده، که کمترین توانایی در نوشتن و حتی خواندن ندارند. یک معلم بازنشسته می گوید زمانی که ما دانش آموز بودیم، اگر معلم از یکی درس می پرسید و او بلد نبود، همه بچه های کلاس را جریمه می کرد. مهم هم نبود که آن درس چیست؟ جغرافی است، تاریخ است یا ریاضی است، همه بچه ها آن شب باید از روی آن درس رونویسی می کردند. این آموزگار باسواد که با وجود سن بالاایش هنوز هم هر روز به کتاب فروشی ها سر می زند و خودش و سوادش را به روز می کند، می گوید: در روزگار ما هیچ وقت پدر و مادرمان، برای شکایت پیش معلم نیامدند که چرا این همه تکلیف داده ای. برای ما و برای آن ها، شان و مقام معلم، بالاتر از آن بود که حتی فکر گله کردن از او به ذهن مان خطور کند. معلم های ما سخت می گرفتند، تگلایف زیاد داشتیم، اما تعداد کتاب های درسی مان کم بود، و حتی فرصت داشتیم گاهی در کلاس کتاب غیردرسی هم بخوانیم و جایزه بگیریم. کلاس انشاونویسی خیلی جدی گرفته می شد و برای خود ما و معلم مهم بود که بتوانیم یک صفحه مطلب بدون غلط املائی و اثنای بنویسیم. اما حالا نوه های من، مدام دارند از مدرسه و معلم شان گله و بدگویی می کنند،

این زبان مردم است و اگر همه مردم می خواهند تغییرش دهند پس اشکالی ندارد. ضمن این که چون ما در زمان نوشتن، لحن کلام را نمی توانیم بنویسیم و لحن بیان بیش از ۵۰ درصد منظور است، پس اشکالی ندارد اگر بخواهیم با چند تغییر کوچک منظور را بهتر منتقل کنیم

کلاس ها پر تراکم اند، در جایی که بچه ها سرشان توی گوشه و بازی است، و در اساماس ها و چت های شان، تورا «ت»، زنگ زدن را «ز» می نویسند و از «ر» به جای «ال» استفاده می کنند. این البته شامل بچه هایی می شود که از حروف فارسی استفاده می کنند. آن هایی که زبان گوشه شان انگلیسی است، معمولاً «فینگلیش» می نویسند که ماجرای خاص و متخصص اخاص خود را دارد...

غلط نویسی هم مشکل و هم آفت

حالا این بچه ها، با همین ضعف و ناتوانی در نوشتن و خواندن، وارد محیط کار می شوند. و این ضعف را که البته خودشان، ضعف نمی دانند، با خود وارد هر جایی که می شوند،

طبق بخشنامه هم قرار نیست ما به بچه ها سخت بگیریم و حتی تا از امسال، تا کلاس سوم دبستان بچه ها از نوشتن مشق معاف اند. خوب شما بفرمایید ما چه طوری باید بچه ها را وادار کنیم بنویسند. خیلی از مواقع اگر بچه ها تکلیف نوشتنی داشته باشند، این مادرها و پدرهای شان هستند که به جای دانش آموز، تکلیف را انجام می دهند. این برای تان عجیب نباشد که خیلی از دفتر فنی ها و لوازم التحریر فروشی ها، آگهی می دهند و اساماس می فرستند! دفتر فنی ها و لوازم التحریر فروشی ها، آگهی می دهند و اساماس می فرستند!

ما یع تاسف رسید

(جای هیچ نگرانی بمالید)

ماوجه می شوید که به شما پیشنهاد نوشتن مقاله و انجام صفر تا صد پایان نامه را می دهند و نیز ترجمه متونی که قرار است خود دانشجو به عنوان تکلیف انجام دهد. این افراد اغلب با دفتر فنی دانشگاه روابط خاص دارند و دانشجو بین آن ها در رفت و آمد است تا کار نوشتن و ترجمه کردنش راه بیفتد.

نه فقط در مقطع لیسانس، که در مقاطع بالاتر هم، دانشجویان از نوشتن یک مقاله ۱۰۰۰ کلمه ای و کمتر، عاجزند و برای انجام تکلیف این چنینی که لازم است چند کتاب بخوانند، فیش برداری کنند، مقالات مختلف را زیر و رو کنند، دنبال استاد بروند و اواره جالش بکشند، دست به دامن کسانی می شوند که در هر زمینه ای مقاله ای آماده دارند؛ مقاله هایی که گاه خود اساتید می نویسند و در اختیار این موسسات زیرزمینی قرار می دهند! در واقع در مواردی دیده شده که اساتید برای نوشتن مقاله و پایان نامه و کسب درآمد این سیکل معیوب شده اند.

آموزش و پرورش چه کار می کند؟

کاری نمی کنند! نگران نباشید؛ نه دانش آموزان و نه والدین آن ها، و حتی نه آموزگاران، دغدغه باسواد شدن بچه ها را ندارند. آن هم در وضعیتی که «مدرک» و «حفظ کردن دروس» ملاک و معیار بررسی توانایی بچه هاست و از سویی هشت والدین و آموزگاران، گروهی که در جایی که بخش نامه شده، بچه ها مشق شب نداشته باشند. در جایی که

شما بفرمایید ما چه طوری باید بچه ها را وادار کنیم بنویسند. خیلی از مواقع اگر بچه ها تکلیف نوشتنی داشته باشند، این مادرها و پدرهای شان هستند که به جای دانش آموز، تکلیف را انجام می دهند. این برای تان عجیب نباشد که خیلی از دفتر فنی ها و لوازم التحریر فروشی ها، آگهی می دهند و اساماس می فرستند! که آماده نوشتن مشق های فرزند دلبندها هستند! این داستان مدرسه است و دانش آموزان، دانش آموزانی که رفته رفته از بار تکالیف شان کم به حجم کتاب های درسی شان اضافه می شود، بی آن که که هیچ روش علمی مناسبی برای جایگزینی روش هایی که حذف می شوند، وجود داشته باشد. حذف ها، کاملاً به صورت مسکنی و بدون تدبیر انجام می شوند، این را یکی از کارشناسان آموزش و پرورش می گوید. آموزگاران از تعداد زیاد دانش آموزان در کلاس و زمان کم شکایت دارند. والدین می گویند نمی گذاریم به بچه ظلمی بشود که به ماشده است؛ ما بچه های دهه ۵۰ و ۶۰، مدام در حال مشق نوشتن بودیم.

برویم دانشگاه

دفتر فنی دانشگاه، جایی که اساساً کارش گرفتن فتوکی و پرینت است و فروش لوازم التحریر مورد نیاز دانشجو یان، چند آگهی در رابطه با تاپ پایان نامه و مقاله، به در و دیوار چسبانده، اما این صورت آبرومندانه ماجراست، به در هر دانشگاهی که می رسید، با افرادی



آذر فخری، روزنامه نگار

این بار چندم است که دخترم از دیکته امتیاز «بد» می گیرد. چند بار هم معلمش من و پدرش را خواسته و در این مورد با هم صحبت کرده ایم. ما از روش های مختلف استفاده کرده ایم، حتی برای مشاوره پیش روان کلو هم رفته ایم. اما تمام تست ها و آزمایش ها نشان می دهند که دختر من سالم است و مشکلی از نظر یادگیری ندارد. اما ما نمی تواند درست بنویسد و نه می تواند درست بخواند. این مشکل را در جلسه اولیا و مربیان هم مطرح کردیم، آن وقت بود که دیدم دختر من در این مشکل تنها نیست. اغلب والدین از ناتوانی فرزندان شان در درستی نویسی و درستی خوانی، هم نگران بودند و هم گله مند. آن ها معتقد بودند تمام این مشکلات به ناتوانی معلم در آموختن و نیز به نحوه ارتباط او با بچه بر می گردد.

وقتی با آموزگاران صحبت می کنیم و می گوئیم بچه های امروز، به طرز غریبی در نوشتن و خواندن مشکل دارند، شانه بالا می اندازند و می گویند بچه ها در کلاس و در خانه دل به درس و تکلیف نمی دهند. طبق بخشنامه هم قرار نیست ما به بچه ها سخت بگیریم و حتی از امسال، تا کلاس سوم دبستان بچه ها از نوشتن مشق معاف اند. خوب

یادداشت

تا کی به جای خود ما، نقاب ما حرف می زند!



فاطمه ناصح، دکترای روانشناسی عمومی

پپچیدگی های شخصیتی آدمی باتوجه به دنیای درونی منحصر به فردی که برای خویش ساخته است شرایطی را برای او رقم می زند تا در روابط و تعاملات خویش دائماً در حال تغییر شخصیت باشد به گونه ای که با گذاشتن نقاب های متعدد، شخصیت واقعی خود را از نظر دیگران مخفی می سازد. سوالاتی که ذهن بسیاری از افراد را مشغول می کند آن است که چرا خودمان نیستیم؟ و به عبارتی چرا شخصیت واقعی خویش را پشت نقاب پنهان می کنیم؟! بر اساس تحقیقات و پژوهش های انجام شده روانشناسان معتقدند شخصیت هر فرد ماسکی است که بر چهره می زند تا به این ترتیب خود را از دیگران متمایز نشان دهد. در حقیقت

شخصیت ظاهری افراد دارای تفاوت های اساسی با شخصیت واقعی آنهاست؛ انسان ها بر حسب موقعیت های مختلف زندگی بنابر دلایل گوناگونی مجبور به استفاده از ماسک های دروغین می شوند. از نقاب استفاده می کنند تا شخصیتی که دلشان می خواسته باشند و ولی نیستند را به معرض نمایش بگذارند و به این ترتیب خصایص اصلی و جوهر شخصیت خویش را از دید اطرافیان پنهان می نمایند. از این رو تلاش افراد برای مخفی نگه داشتن صفات نیمه تاریک وجود سبب می شود تا خود واقعی را تحریف نمایند و در قالب نقش هایی فرو روند که فرسنگ ها با خود اصلیشان فاصله دارد. در حقیقت این دوگانگی در ایگوی فرد (من واقعی)، تهدیدی علیه خود تلقی می شود که پیامدهای منفی و ناخوشایندی را در روابط بین فردی و اجتماعی او بر جای می گذارد؛ چرا که یک فرد نمی تواند به مدت بسیار طولانی با

ویژه ای را برای تعامل با جهان پیرامون بر چهره بزند، که ماحصل آن قطع به یقین بروز یک سری اختلالات روانشناختی در زندگی او می باشد. زیرا شخصی که دائماً ماسک بر چهره دارد و نقش های متفاوتی را بازی می کند ممکن است تا جایی در نقش های متعدد فرو رود که بطور کلی «خود واقعی خویش» را فراموش کند که متأسفانه بروز این رخداد سبب می شود، بخش های بسیاری از شخصیت وی نادیده گرفته شود و رشد و تحول لازم و کافی برای آن جنبه های شخصیتی اتفاق نیفتد. بنابر اعتقادات یونگ می توان گفت افراد گاهی از اوقات به فراخور نقش های متعددی که در زندگانی بر عهده دارند، مجبورند از «پرسونا» به عنوان جعل کننده شخصیت در تعاملات و مراودات خویش استفاده نمایند. از این رو تا مادامیکه فرد از وجود نقاب خویش آگاه باشد، ضرری او را تهدید نمی کند. از این رو پیرو مطالب مطرح شده روانشناسان معتقدند هر اندازه تاثیرات اعمال شده از سوی جامعه و محیط اطراف فرد بازدارنده تر و شدیدتر باشد، بر خضامت و تعدد ماسک ها افزوده می شود و این

ماسک یا نقاب روزگار خوشی را بگذراند. به عقیده کارل گوستاو یونگ نظریه پرداز مکتب روان شناسی تحلیلی «پرسونا یا نقاب» به عنوان پل ارتباطی میان ایگو با دنیای خارج، ماسک یا صورتی است که بیشتر اشخاص در نیمه اول زندگی خویش تمایل دارند برای حضور در اجتماع و تعامل در موقعیت های مختلف از آن استفاده نمایند. به این ترتیب با استفاده از نقاب، جنبه های تاریک شخصیت خود را پنهان می کنند و کس دیگری می شوند تا اطرافیان تنها جنبه های مثبت ویژگی شخصیتی آنها را ببینند و بشناسند. بر این اساس یونگ معتقد است «پرسونا» یا «نقاب» محصول جبر جامعه است تا فرد با بهره مندی از آن خود را به جامعه بقبولاند؛ یعنی جامعه شرایطی را بر فرد تحمیل می کند که وی به فراخور آن موقعیت مجبور می شود در صحنه نمایش زندگی بر اساس نقش های متنوعی که عهده دار می شود، نقاب